

مجاد

www.ketab.ir

متفکر شهید استاد مرتضی مطهری

انتشارات صدرا

سرشناسه	مطهری، مرتضی، ۱۲۹۸-۱۳۵۸.
عنوان و نام پدیدآور	معاد / مرتضی مطهری.
مشخصات نشر	تهران: صدر، ۱۳۷۳
مشخصات ظاهری	۲۳۲ ص.
شابک	978-964-5600-25-7
وضعیت فهرست‌نویسی	فیا
موضوع	اسلام -- معاد -- الف. عنوان.
موضوع	قیامت -- روح.
رده‌بندی کنگره	BP۲۲۲/م۶۶۶
رده‌بندی دیویی	۲۹۷/۴۴
شماره کتابشناسی ملی	۷۴-۳۷۸/۷۶



www.ketab.ir

معاد

اثر: استاد شهید آیت‌الله مرتضی مطهری
 نوبت چاپ: سی و ششم / مرداد ۱۴۰۳ مطابق صفر ۱۴۴۶
 تعداد: ۶۰۰ نسخه
 بها: ۱۵۵/۰۰۰ تومان
 حروفچینی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ فجر (۱۰۰۱۳۹۵). تلفن: ۳۳۱۱۹۷۹۶
 ناشر: انتشارات صدرا (باکسب اجازه از شورای نظارت بر نشر آثار استاد شهید)
 کلیه حقوق چاپ و نشر مخصوص ناشر است.

- تهران: شعبه ۱: خیابان ناصرخسرو، مقابل دارالفنون، کوچه دکتر مسعود - تلفن: ۳۳۹۱۵۱۲۰
 - شعبه ۲: خیابان انقلاب، بین خیابان دانشگاه و ابوریحان، پلاک ۱۱۶۴ - تلفن: ۶۶۴۶۱۰۸۶
 - قم: شعبه ۱: خیابان ارم. تلفن: ۳۷۷۲۱۵۲۲. دورنگار: ۳۷۷۲۷۲۱۴
 - شعبه ۲: مجتمع ناشران. تلفن: ۳۷۸۴۷۵۹۵
- پایگاه اینترنتی و فروشگاه آنلاین: motahari.org

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۰۰-۲۵-۷ ISBN: 978-964-5600-25-7

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۹	کلیاتی دربارهٔ مسألهٔ معاد
۹	معاد مستقلاً موضوع ایمان است
۱۰	چرا معاد جزء اصول دین است؟
۱۱	پیوستگی زندگی دنیا و زندگی آخرت
۱۳	تعبیر قرآن در مورد پیوستگی زندگی دنیا و زندگی آخرت
۱۳	حکایتی از آیت‌الله بروجردی
		تفسیرهای گوناگون دربارهٔ معاد:
۱۵	۱. اعادهٔ معدوم
۱۶	۲. عود ارواح به اجساد
۱۶	«معاد» اصطلاح شرعی نیست
۱۸	۳. عود ارواح به خداوند
۱۹	۴. عود ارواح به خداوند با کیفیت جسمانی
۱۹	۵. تجدید حیات مادی به شکل دیگر
۲۰	روح
۲۹	ماهیت «مرگ» و وجود عالم برزخ از نظر قرآن
۳۰	قطعیّت قیامت کبری از نظر قرآن
۳۱	فاصلهٔ مردن تا قیامت
۳۲	مرگ در منطق قرآن
۳۲	آیاتی که از مرگ، تعبیر به «توقی» کرده است
۳۴	آیات مربوط به شهدا
۳۶	آیاتی که مکالمهٔ میان فرشتگان و مردگان را بیان می‌کند
۳۷	آیاتی که راجع به اشخاص است
۳۸	آیات سورهٔ مؤمنون
۳۹	آیات سورهٔ واقعه
۴۲	آیات سورهٔ فجر
۴۳	آیهٔ سورهٔ غافر
۴۴	نتیجه‌گیری از آیات قرآن

۵۱	استدلالاتهای قرآن در مورد قیامت
۵۱	تکمیل بحث قبل
۵۳	استدلال امیرالمؤمنین به آیه قرآن
۵۶	استدلالاتهای قرآن در مورد قیامت
۵۶	استدلالاتهای فلسفی و کلامی قرآن بر قیامت
۵۷	آیات سوره مؤمنون
۵۸	آیات سوره دخان
۶۰	آیات سوره جاثیه
۶۰	آیات سوره ص
۶۰	آیات سوره انبیاء
۶۱	منطق قرآن در آیات مذکور
۶۱	بیان اهل کلام
۶۲	نقد بیان اهل کلام
		معنای عبث نبودن خلقت:
۶۳	بیان اول
۶۴	بیان دوم
		□
۷۶	غایت
۷۷	غایت فاعل
۷۷	غایت فعل
۷۸	خدا و مسأله غایت
۷۸	هدفدار بودن خلقت
۷۹	تقریر استدلال قرآن
۸۱	قولی دیگر در بیان استدلال قرآن
۹۹	روح
		«روح» در نهج البلاغه:
۱۰۰	۱. خطبة الغراء
۱۰۱	۲. خطبة ۱۰۷
۱۰۱	۳. خطبة ۱۱۰
۱۰۲	۴. خطبة ۱۶۳
۱۰۳	۵. خطبة ۱۸۱
۱۰۴	۶. خطبة ۲۱۳
۱۰۵	روح در کتاب «راه طی شده» و «ذرة بی انتها»
۱۰۸	طرح دو سؤال
۱۰۹	آیا مسأله روح یک فکر یونانی است؟

- ۱۱۰..... عقیده حکمای اسلامی درباره روح
 ۱۱۱..... مقصود از «روح» در آیه سوره اسراء

□

«روح» در قرآن:

- ۱۱۷..... ۱. «روح» در عرض «ملائکه»
 ۱۱۸..... ۲. «روح القدس» و «روح الامین»
 ۱۱۸..... ۳. توأم شدن «روح» با «وحي»
 ۱۱۹..... ۴. اطلاق «روح» بر عیسی بن مریم
 ۱۱۹..... ۵. اطلاق «روح» در مورد تأیید مؤمنین
 ۱۲۰..... ۶. اطلاق «روح» در ارتباط با حضرت مریم
 ۱۲۰..... ۷. اطلاق «روح» درباره انسان
 ۱۲۰..... ۸. آیه «و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی»
 ۱۲۲..... تعریف شیء به علل داخلیه یا علل خارجیه
 ۱۲۳..... تعریف روح به خدا
 ۱۲۳..... «امر» در قرآن
 ۱۲۵..... وجهه خلقتی و وجهه امری انسان
 ۱۲۶..... روح، وجهه امری انسان
 ۱۲۷..... ریشه‌های علمی فکر روح
 ۱۲۹..... «قوه» در انسان
 ۱۳۰..... عنصر سوم در کتاب «ذره بی انتها»

- ۱۴۱..... بررسی نظریه «عنصر سوم» کتاب ذره بی انتها
 ۱۴۱..... ماده و قوه در کلام قدما
 ۱۴۲..... «عنصر سوم» در کتاب ذره بی انتها
 ۱۴۳..... «ذره بی انتها»: تکامل موجودات زنده، نشانه دخالت عنصر سوم
 ۱۴۳..... بررسی مطلب
 ۱۴۵..... «ذره بی انتها»: پیدایش انسان، نشانه دخالت عنصر سوم
 ۱۴۵..... بررسی مطلب
 ۱۴۷..... جهش
 ۱۴۸..... «ذره بی انتها»: خصوصیات انسان، نشانه دخالت عنصر سوم
 ۱۴۸..... بررسی مطلب
 ۱۴۹..... استدلال قائلین به تجرد روح به نامتناهی بودن ظرفیت علمی و آرزویی انسان
 ۱۵۳..... بررسی مطلب
 ۱۵۴..... انسان طالب کمال مطلق است
 ۱۵۵..... ایراد برخی افراد بر بهشت
 ۱۵۶..... جواب ایراد

- ۱۵۷..... عرفا: مطلوب واقعی انسان خداست.....
- ۱۵۸..... سؤالاتی راجع به عنصر سوم «ذره بی انتها»..... □
- ۱۶۵..... سخنان مهندس بازرگان.....
- ۱۷۱..... مسأله تکامل.....
- ۱۷۲..... تکامل تدریجی حیات.....
- ۱۷۴..... تکامل و انحراف علم.....
- ۱۷۶..... ادامه مباحث اصلی معاد..... نظریات مختلف درباره معاد:
- ۱۷۶..... ۱. نظر بوعلی سینا و امثال او.....
- ۱۷۷..... ۲. نظر محدثین.....
- ۱۷۸..... ۳. نظر ملاصدرا و امثال او.....
- ۱۸۱..... نظر ملاصدرا هم معادگرا آن را توجیه نمی کند.....
- ۱۸۲..... سؤالی از مهندس بازرگان.....
- ۱۹۵..... بقای شخصیت در قیامت.....
- ۱۹۵..... دو نوع جهان.....
- ۱۹۶..... دنیا، حکومت اسباب و مسببات: آخرت، حکومت اراده.....
- ۱۹۷..... دار تکلیف و دار جزا.....
- ۱۹۸..... تجسم اعمال.....
- ۱۹۹..... مسأله بقای ماده و زندگی جسمانی در آخرت.....
- ۲۰۰..... اصل چهارم و پنجم و ششم مذکور در کتاب ذره بی انتها.....
- ۲۰۱..... بقای شخصیت.....
- ۲۰۲..... نقد نظرات مهندس بازرگان.....
- ۲۰۶..... بررسی..... □
- ۲۱۳..... فرق شخص و شخصیت.....
- ۲۱۳..... در قیامت وحدت شخص مطرح است.....
- ۲۱۴..... روح، ملاک تشخیص انسان.....
- ۲۱۵..... منکر روح از توجیه بقای شخص در قیامت عاجز است.....
- ۲۱۷..... «من» در سخن دکارت.....
- ۲۱۹..... نقد نظریات مهندس بازرگان در مسأله بقای شخص.....
- ۲۲۵..... فهرستها.....

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه چاپ پانزدهم

کتاب حاضر مجموعه‌ای است مشتمل بر ده جلسه بحث و انتقاد درباره مسئله «معاد» که در انجمن اسلامی پزشکان ایراد شده و تاریخ آن به سال ۱۳۵۰ هجری شمسی بازمی‌گردد. سبک بحث در این جلسات مانند بحثهای توحید، نبوت و امامت و رهبری سبک مخصوص به خود است و نمی‌توان آن را سبک صرفاً کلامی یا فلسفی و یا قرآنی دانست بلکه همه این سبکها در آن نهفته است و خصوصاً به نظریه جدیدی که از سوی برخی روشنفکران مسلمان درباره معاد ابراز شده، با حضور خود او، به خوبی پرداخته شده است و بحثها گاهی به صورت گفت و گو و مناظره و پرسش و پاسخ درآمده و این امر به جاذبه این مباحث افزوده است.

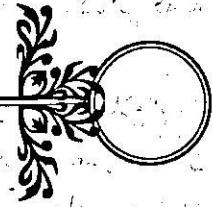
چاپ اول این کتاب در بهمن ۱۳۷۳ منتشر شده است. نظر به اینکه در چاپهای گذشته اشکالاتی از نظر تنظیم مطالب وجود داشت، لذا این مباحث از نوار پیاده شد و به طور دقیق تنظیم و ویرایش گردید. همچنین فهرستهای مختلف در پایان کتاب افزوده شد. از این جهت، این چاپ با مزایای بیشتری منتشر می‌شود. امید است رضایت خوانندگان محترم و علاقه‌مندان به آثار آن اسلام‌شناس گرانقدر و عالم ربانی و مجاهد شهید را که امام خمینی (ره) او را حاصل عمر و پاره تن خویش نامید فراهم نموده باشد. از خدای متعال توفیق بیشتر مسئلت می‌کنیم.

اسفند ۱۳۸۶

برابر با صفر ۱۴۲۹

سید محمد تقی
سید محمد تقی
سید محمد تقی

کلیاتی دربارهٔ مسألهٔ معاد



معاد مستقلاً موضوع ایمان است

بحث ما دربارهٔ مسألهٔ معاد است. مسألهٔ معاد از نظر اهمیت، بعد از مسألهٔ توحید مهمترین مسألهٔ دینی و اسلامی است. پیغمبران (و بخصوص پیغمبر ما چنانکه از قرآن استفاده می‌شود) آمده‌اند برای اینکه مردم را به دو حقیقت مؤمن و معتقد کنند: یکی به خدا (مبدأ) و دیگر به قیامت (و یا به اصطلاح معمول فعلی: معاد). ایمان به معاد برای یک مسلمان لازم است؛ یعنی معاد مستقلاً موضوع ایمان و اعتقاد است و در ردیف مسائلی نیست که چون از ضروریات اسلام است، ایمان به آن [صرفاً] به تبع ضرورت ایمان به پیغمبر ضروری باشد.

در بعضی چیزها اینکه «باید به آن معتقد بود» به این معناست که اعتقاد به آن از اعتقاد به پیغمبر منفک نیست^۲؛ مثلاً روزه ماه رمضان؛ چرا می‌گویند روزه ماه رمضان از ضروریات اسلام است و اگر کسی منکر روزه باشد، از اسلام خارج است؟ برای اینکه اسلام ایمان به وحدانیت خدا و ایمان به پیغمبر است و امکان ندارد کسی به گفتهٔ پیغمبر ایمان داشته باشد ولی روزه را منکر باشد، چون اینکه در این دین روزه هست از ضروریات و واضحات است؛ پس نمی‌شود انسان در ذهن خودش

۱. [مسلمات و واضحات].

۲. «باید» به این معناست نه به معنی تکلیف.

میان قبول گفته‌های پیغمبر و قبول روزه تفکیک کند، ولی خود روزه، مستقلاً موضوع ایمان و اعتقاد نیست، یعنی در هیچ جای قرآن وارد نشده: «کسانی که به روزه ایمان می‌آورند...».

اما مسأله معاد و قیامت گذشته از اینکه مثل روزه از ضروریات اسلام است (یعنی نمی‌شود کسی معتقد به پیغمبر باشد ولی منکر معاد باشد) در تعبیرات قرآن مستقلاً موضوع ایمان و اعتقاد قرار گرفته است؛ یعنی پیغمبر مسأله معاد را به عنوان یک چیزی عرضه کرده است که مردم همان طوری که به خدا ایمان و اعتقاد پیدا می‌کنند، به آخرت هم باید ایمان و اعتقاد پیدا کنند و همان طور که خداشناسی لازم است (یعنی انسان در یک حدی مستقلاً با فکر خودش باید خدا را بشناسد) در مسأله معاد نیز انسان باید معادشناس باشد. پس پیغمبر در مسأله معاد نمی‌گوید «چون من می‌گویم معادی هست شما هم بگویید معادی هست» (مثل اینکه «من گفتم روزه واجب است شما هم بگویید روزه واجب است»)، بلکه ضمناً افکار را هدایت و رهبری و دعوت کرده که معاد را بشناسند و به آن معرفت و ایمان پیدا کنند.

چرا معاد جزء اصول دین است؟

اینکه علمای اسلام معاد را از اصول دین قرار داده‌اند ولی سایر ضروریات را از اصول دین قرار نداده‌اند، بر همین اساس است. این سؤال را خیلی از ما می‌کنند که چرا معاد را جزء اصول دین قرار داده‌اند در حالی که شهادتین که انسان با آن مسلمان می‌شود دو چیز بیشتر نیست: *أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ*. آدمی که به پیغمبر ایمان داشته باشد، به هر چه پیغمبر گفته (اگر برایش ثابت شود که پیغمبر گفته، مخصوصاً اگر ثبوتش به حد ضرورت و بداهت برسد) ایمان پیدا می‌کند. پس باید بگوییم اصول دین دو چیز بیشتر نیست: توحید و نبوت. معاد فرع و طفیلی نبوت است؛ یعنی چون به نبوت اعتقاد داریم و پیغمبر از معاد خبر داده، به معاد هم اعتقاد داریم؛ همان طور که چون پیغمبر گفته‌اند نماز واجب است، به نماز اعتقاد داریم و نماز از ضروریات است.

این ایراد وارد نیست، چون علت اینکه مسلمین معاد را جزء اصول دین قرار

۱. دو اصل دیگر [عدل و امامت] که شیعه می‌گویند، به جای خود مسأله علی‌حده‌ای است.

داده‌اند این بوده که اسلام دربارهٔ معاد یک امر علاوه‌ای از ما خواسته؛ یعنی نخواستند ما فقط آن را به عنوان یکی از ضروریات اسلام و به طفیل قبول نبوت، قبول کرده باشیم، بلکه خواسته به آن مستقلاً ایمان و اعتقاد داشته باشیم^۱. و لهذا قرآن بر قیامت استدلال می‌کند (چه آن نوع استدلالی که پایهٔ آن توحید است و چه آن استدلالی که پایهٔ آن نظام خلقت است^۲) ولی بر روزه استدلال نمی‌کند.

پس سزا اینکه معاد را جزء اصول دین قرار داده‌اند این بوده که راه استدلال بر آن - لا اقل تا اندازه‌ای - باز بوده و قرآن می‌خواسته است که مردم به قیامت [به عنوان یک مسألهٔ مستقل اعتقاد پیدا کنند].

پیوستگی زندگی دنیا و زندگی آخرت

انسان در آخرت آنچنان است که اینجا خودش را بسازد؛ اینجا اگر خودش را کامل بسازد آنجا کامل است و اگر ناقص بسازد ناقص است، اگر خودش را کور قرار بدهد آنجا کور است و اگر خودش را کور قرار بدهد آنجا کور است و اگر خودش را از

۱. ولو اینکه مثلاً به نبوت اعتقاد نداشته باشیم. (اینکه می‌گویم «ولو اینکه به نبوت اعتقاد نداشته باشیم» به این معنا نیست که بخوام از نبوت صرف نظر کنم، بلکه می‌خواهم بگویم مسأله‌ای است که اسلام از ما خواسته مستقلاً به آن ایمان داشته باشیم.)

۲. در قرآن دو نوع استدلال بر معاد هست. یک نوع استدلال بر اساس توحید است که قرآن می‌گوید ممکن نیست خدا باشد ولی معادی نباشد، یعنی اگر معاد نباشد خلقت عبث است. *أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنْتُمْ لِنَا لَا تَرْجِعُونَ* [آیا چنین پنداشتید که ما شما را عبث آفریده‌ایم و به سوی ما بازگشت نخواهید کرد؟! مؤمنون / ۱۱۵]. قرآن در واقع این طور می‌گوید: یا باید بگویید خدایی نیست، پس خلقت و آفرینش عبث و باطل و بیهوده است (دنبال حکمت در خلقت نباید رفت و مانعی نخواهد داشت که خلقت بر عبث و بیهوده باشد) و یا اگر خدایی هست که جهان را آفریده است معادی هم باید باشد، [چون] معاد متمم و مکمل خلقت و جزئی از خلقت است که با نبودن آن خلقت ناقص و عبث و بیهوده است.

یک سلسله استدلال‌های دیگر هم در قرآن هست که همان نظام موجود و مشهود را دلیل بر قیامت قرار می‌دهد. در اول سوره حج و مؤمنون می‌فرماید: *إِنَّمَا النَّاسُ شِرْكٌ وَ رَبِّكَ تَارِدٌ*، پس خلقت خودتان را ببینید که شما را از نطفه آفریدیم و نطفه را از خاک آفریدیم، بعد نطفه را به علقه و علقه را به مضغه تبدیل کردیم، بعد برای مضغه استخوان قرار دادیم، بعد [بر استخوانها] گوشت پوشانیدیم، بعد شما را به صورت طفل در آوردم. در ادامه می‌فرماید: *ثُمَّ إِنِّي كُنْتُ تَبَدُّ لَكُمْ لَمِيتُونَ. ثُمَّ إِنِّي كُنْتُ تَبَدُّ لَكُمْ لَمِيتُونَ* (مؤمنون / ۱۵ و ۱۶)؛ کأنه فرموده: و همچنین همین راهی را که تا حالا آمده‌اید ادامه می‌دهید تا منتهی می‌شود به قیامت.

صورت انسانیت خارج کرده باشد و به صورت حیوانی از انواع حیوانات دیگر درآورده باشد، در آنجا به صورت همان حیوان محشور می‌شود. پس مسأله سوم^۱، رابطه و پیوستگی بسیار شدید میان زندگی دنیا و زندگی آخرت است که فرمود: *الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ*^۲ و^۳ اساساً نظام آخرت با نظام دنیا فرق می‌کند. اینجا نظام، نظام اجتماعی است به این معنا که افراد واقعا در سعادت و شقاوت یکدیگر شریک و مؤثرند، یعنی عمل خوب من می‌تواند شما را خوشبخت کند و عمل بد من تأثیر دارد در بدبختی شما و افراد یک اجتماع سرنوشت مشترک دارند، ولی در آنجا اصلاً سرنوشت مشترک نیست (اهل سعادت با هم‌اند و اهل شقاوت هم با هم، ولی این با هم بودن غیر از اشتراک داشتن در سعادت است)، هر کسی در وضع خودش است بدون آنکه تأثیری در وضع دیگری داشته باشد.

اینها^۴ اموری است قطعی و مسلم و بی‌غمبران آمده‌اند برای اینکه مردم را به این مطالب دعوت کنند، مخصوصاً این قسمت اخیر، چون جنبه تربیتی زیادتری دارد و بیشتر به مسأله دعوت مربوط است. لذا می‌بینیم قرآن (در درجه اول) و سایر آثار دینی اصرار فراوانی روی این مطلب دارند که آخرت دارالجزاء و خانه پاداش و کیفر است، پس مراقب عمل خودتان در اینجا باشید. حتی قرآن تعبیری دارد (که عده‌ای این تعبیر را حمل بر هیچ گونه مجاز گوئی نمی‌کنند و عین حقیقت می‌دانند) که می‌گوید آنچه شما در این عالم عمل می‌کنید پیش فرستاده شما به عالم دیگر است. عده‌ای می‌گویند این یک تعبیر بلاغی و مجازی است؛ چون عمل ما آنجا فرستاده نمی‌شود؛ عمل (یعنی کار) یک حرکت است و این حرکت همین جافانی و تمام می‌شود. ولی عده‌ای معتقدند که هر چه در این عالم پیدا شود، صورتی و حقیقتی در عالم دیگر پیدا می‌کند و این تعبیر قرآن عین حقیقت است که هر چه در اینجا عمل می‌کنیم چیزی در آنجا ایجاد کرده‌ایم، پس چیزی را از اینجا به آنجا

۱. [ظاهراً در نظر استاد مسأله «معاد مستقلاً موضوع ایمان است» مسأله اول بوده و مسأله «جرا معاد

جزء اصول دین است؟» مسأله دوم.]

۲. حدیث نبوی، کنوزالحقایق، مناوی، باب دال.

۳. تنها این جمله نیست، [در این باره] هزارها جمله [هست] و اصلاً هرچه درباره معاد آمده در همین زمینه دنیا مزرعة الآخرة است.

۴. [مسأله معاد و مسأله پیوستگی میان زندگی دنیا و زندگی آخرت]

فرستاده‌ایم.

تعبیر قرآن در مورد پیوستگی زندگی دنیا و زندگی آخرت

این تعبیر قرآن را ببینید! در اواخر سورهٔ حشر می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ**، ای اهل ایمان! تقوای الهی داشته باشید، از خدا بپرهیزید؛^۱ یعنی خودتان را از غضب الهی و از مخالفت فرمان الهی دور نگه دارید. **وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ** (تعبیر خیلی عجیبی است؛ **وَلْتَنْظُرْ** امر است.) می‌فرماید: و باید هر نفسی و هر کسی نظر کند و دقت کند در آنچه برای فردا می‌فرستد. این صریح‌ترین تعبیری است که می‌شود در این زمینه کرد. وقتی می‌خواهد به ما بگوید در کار و عمل خودتان مراقب باشید، به این تعبیر می‌گوید: دربارهٔ چیزهایی که برای فردا پیش می‌فرستید دقت کنید. درست مثل اینکه به آدمی که در شهری است و برای شهر دیگری که بعدها می‌خواهد برود در آنجا سکنی اختیار کند کالایی تهیه می‌کند و می‌فرستد، بگویند در این چیزهایی که قبل از خودت پیش می‌فرستی، دقت کامل بکن. بعد دو مرتبه می‌فرماید، **وَ اتَّقُوا اللَّهَ**، از خدا بترسید، از نافرمانی الهی پرهیز کنید. **إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ**^۲ (اول به تعبیر «پیش فرستاده» گفت، حالا به تعبیر «عمل» می‌گوید) خدا آگاه است به اعمال شما؛ یعنی آنچه را شما می‌فرستید، خدا که آگاه است، پس خودتان هم آگاهی کامل داشته باشید که خوب بفرستید.

حکایتی از آیت‌الله بروجردی

این داستان الآن یادم آمد، خوب است برایتان عرض کنم. من هشت سال نزد مرحوم آقای بروجردی (اعلی‌الله مقامه) درس خوانده بودم و حقیقتاً به شخص ایشان خیلی اعتقاد داشتم و واقعا او را یک مرد روحانی می‌دانستم. البته اینکه افرادی (از جمله خود من) به دستگاه ایشان انتقاد داشتند، به جای خود، اما من به شخص این مرد معتقد بودم، یعنی او را یک مرد روحانی واقعی و کاملاً مؤمن و معتقد و

۱. آیات معاد برای موعظه هم خیلی خوب است.

۲. همیشه گفته‌ایم کلمه «تقوا» معنایش پرهیز نیست ولی ما [در فارسی] کلمه دیگری [غیر از «پرهیز»] نداریم.

۳. حشر / ۱۸.

خداترس می‌دیدم. نقل می‌کنند در همین کسالت قلبی که منتهی به فوت ایشان شد - ظاهراً سه چهار روز هم بیشتر طول نکشید - یک روزی ایشان خیلی متأثر بود و گفت که من خیلی ناراحتم از اینکه کاری نکرده‌ام و می‌روم. [اطرافیان ایشان می‌گویند] ای آقا! شما چه می‌فرمایید؟! شما الحمدلله این همه توفیق پیدا کردید، این همه خدمتها که شما کردید کی [کرده]؟! ای کاش ما هم مثل شما بودیم، شما که الحمدلله کارهایی که کردید خیلی درخشان است.^۱ ایشان به این حرفها اعتنا نکرد و در جواب آنها این جمله را - که حدیث است - گفت: خَلَصَ الْعَمَلُ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ بِصِيرٍ^۲ یعنی عمل را خالص بگردان که آن که نقد می‌کند^۳ و عمل را در محک می‌گذارد، خیلی آگاه و بیناست و از زیر نظر او کوچکترین عمل مغشوشی بیرون نمی‌رود. یعنی بچه می‌گویند که ما کار کردیم؟! از کجا معلوم که این عملهای ما واقعا خلوص داشته باشد؟! برای خدا بودنش را از کجا تأمین می‌کنید؟!.

تعبیر قرآن همین مطلب است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ. در دو نوبت در پس و پیش این جمله که «در آنچه پیش می‌فرستید خوب دقت کنید» خدا را به عنوان یک ناقد و بررسی کننده و یک محک زن بسیار بصیر و دقیق، جلوی چشم ما حاضر می‌کند. بعد می‌فرماید: وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَالِقُونَ^۴ از آن کسان نباشید که خدا را فراموش کردند، خدا هم خودشان را از خودشان فراموشاند. این هم تعبیر عجیبی است. قرآن در اینجا می‌گوید هر کس خدا را فراموش کند اثرش این است که خودش را فراموش می‌کند؛ یعنی خود واقعی‌اش را گم می‌کند، بین خودش و خودش فاصله قرار می‌گیرد، بعد هر کاری که می‌کند برای خودش نمی‌کند، بدبختیها را برای خودش جلب می‌کند اما خدمتها را نه. به عنوان مثال، آدمی که دچار حرص

۱. آنهایی که دور و بری هستند خیال می‌کنند در این مسائل هم تملق گفتن خوب است.

۲. بحار، ج ۱۳ / ص ۴۳۱ [با اندکی اختلاف].

۳. ناقد یعنی انتقاد کننده. اصل کلمه، اصطلاح صرافیه است. صراف که سکه را به محک می‌زند برای اینکه عیارش را به دست بیاورد، این عملش را «نقد» می‌گویند. بعد این کلمه را در جاهای دیگر به کار برده‌اند که حافظ هم خوب می‌گوید:

نقدها را بسود آسا که عیاری گیرند

[یعنی] تا بفهمند که همه کارهایشان غلط است.

۴. حشر / ۱۹.

و آرزو شدید است و به حکم حرص و آز کار می‌کند و از هر راهی شد (حلال یا حرام) مال جمع می‌کند، اگر حساب کند می‌بیند برای صد و پنجاه سال دیگر هم دارد، در صورتی که خودش می‌داند آنچنان پیر شده که ده سال دیگر بیشتر زنده نیست؛ این آدمی است که خودش را فراموش کرده است، او خیال می‌کند که برای خودش کار می‌کند و در واقع نمی‌فهمد که اگر برای خودش هم بخواهد کار کند این جور نباید کار کند.

این آیه را به این مناسبت عرض کردیم که قرآن روی ارتباط عالم دنیا و عالم آخرت و اینکه آنجا دارالجزاء و یوم الحصاد است و اینجا دارالعمل و یوم الزرع است، فوق العاده تکیه کرده است و بلکه اصلاً اساس و روح تعلیمات انبیاء همین است؛ نظام دنیا را هم به اعتبار همین پیوستگی میان دنیا و آخرت [توجیه] می‌کنند؛ یعنی اگر نظام دنیا نظام صحیح عادلانه‌ای نباشد، آخرتی هم نخواهد بود؛ ایندو با یکدیگر اینچنین وابستگی و پیوستگی دارند، نه اینکه تضاد دارند. از نظر قرآن سعادت واقعی بشر در دنیا و سعادت واقعی بشر در آخرت توأمند و جدایی ندارند و آن چیزهایی که از نظر اخروی گناه است و سبب بدبختی اخروی است، همانهاست که از نظر دنیوی هم نظام کلی زندگی بشر را فاسد می‌کند.^۱
اینها خصوصیات بود که در آنها هیچ شک و تردیدی نمی‌شود کرد. خصوصیات دیگری هم هست که باید روی آنها جداگانه بحث کنیم.^۲

تفسیرهای گوناگون درباره معاد

۱. اعاده معدوم

بعضی خیال کرده‌اند معاد یعنی اعاده معدوم. متکلمین قدیم برای اینکه فکر می‌کردند معاد و قیامت یعنی اعاده معدوم، خیلی روی این قضیه که «اعاده معدوم محال نیست» بحث می‌کردند؛ یعنی اول فرض می‌کردند که اشیاء معدوم مطلق می‌شوند، آنوقت می‌گفتند آیا اگر چیزی معدوم مطلق شد، بار دیگر امکان دارد وجود پیدا کند، یا این از محالات است؟ البته این چیزی است که اصلاً لزومی ندارد

۱. اگر هم فرض کنیم یک فرد را خوشبخت می‌کند، ولی نظام کلی افراد بشر را فاسد و خراب می‌کند.

۲. البته برخی، این خصوصیات را هم صد درصد قطعی دانسته‌اند.

ما روی آن بحث کنیم؛ ما نه دلیل علمی داریم و نه دلیل شرعی بر اینکه اشیاء بالکلیه معدوم می‌شوند و معنی قیامت یعنی اعاده آن معدومات، تا بعد بیابیم روی مسأله اعاده معدوم بحث کنیم که محال است یا ممکن.

یکی از مسائلی که به موجب آن فلاسفه با متکلمین گلاویز بودند، همین مسأله اعاده معدوم است. اولاً فلاسفه می‌گویند در معاد اشخاص معدوم نمی‌شوند تا بخواهند اعاده شوند، ولی متکلمین می‌گویند معدوم می‌شوند. ثانیاً متکلمین می‌گویند اعاده معدوم ممکن است و فلاسفه می‌گویند اعاده معدوم محال است.^۱

۲. عود ارواح به اجساد

بعضی دیگر معاد را به این شکل توجیه می‌کنند: عود ارواح به اجساد؛ یعنی انسان وقتی می‌میرد روحش از بدنش مفارقت می‌کند و این روح جدای از بدن در یک عالمی (که آن را عالم برزخ می‌گویند) هست تا وقتی که بناست قیامت شود، و وقتی که قرار شد قیامت شود، روحها برمی‌گردند به بدنهای خودشان.

«معاد» اصطلاح شرعی نیست

یک مطلب را باید قبلاً عرض کنم و آن این است که اتفاقاً در تعبیرات قیامت، کلمه «معاد» نداریم. از همه اسمهای قیامت معروفتر معاد است ولی این اصطلاح، اصطلاح شرعی نیست بلکه اصطلاح متشرعه است، آنهم به مفهوم خاصی. در قرآن کلمه «معاد» نداریم، در دعاها و احادیث هم الآن یادم نیست که در جایی از قیامت با کلمه معاد تعبیر شده باشد. کلمه معاد را ظاهراً متکلمین خلق کرده‌اند. این کلمه می‌تواند کلمه درستی باشد و با تعبیرات قرآن منطبق باشد، اما چون معاد به معنی مکان عود یا زمان عود^۲ است، آنها که این کلمه را گفته‌اند به این اعتبار گفته‌اند که قیامت را یا زمان عود به معنی اعاده معدوم می‌دانسته‌اند و یا زمان عود ارواح به اجساد.

در قرآن کلماتی مثل «مرجع»، «رجوع» و «مآب» داریم. «عود» یعنی بازگشت.

۱. لزومی ندارد روی این قضیه بحث کنیم. اگر کسی لازم دانست بعداً سؤال می‌کند تا بحث کنیم.

۲. یا اسم مکان است و یا اسم زمان.

«عود» را در جایی می‌گویند که یک چیزی از یک اصلی آمده باشد و دو مرتبه به آن اصل برگردد. «رجوع» هم یعنی بازگشت (در «رجوع» هم باید یک آمدنی باشد تا بازگشت صدق کند). اما آنچه در قرآن کلمهٔ «رجوع» و امثال آن دربارهٔ قیامت آمده، به معنای بازگشت به خداست. در قرآن هیچ جا «رجوع» به معنای رجوع ارواح به اجساد و یا به معنای [رجوع] بعد از معدوم شدن نیامده، بلکه تعبیر این است: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**^۱، ما از آن خدا هستیم و ما به سوی او بازگشت می‌کنیم؛ یا این تعبیر: **وَأَنْ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ**^۲؛ و اینکه نهایت و تمامیت و «پایانی» به سوی پروردگار است (یعنی به سوی او همه چیز پایان می‌یابد)؛ و یا این تعبیر: **إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ**^۳؛ و امثال این تعبیرات. پس اگر کلمهٔ «معاد» را به معنی عود الی الله استعمال کنیم، آنوقت با تعبیرات قرآنی خوب منطبق می‌شود.

محدثین متشرعه مثل مرحوم مجلسی ادعا می‌کنند که همهٔ اهل ادیان بر معاد به معنی عود ارواح به اجساد اجماع دارند. ولی عده‌ای می‌گویند نه، ما اجماع داریم ولی نه اجماع بر عود ارواح به اجساد، بلکه بر عود به سوی پروردگار. حالا اینکه عود به سوی پروردگار آیا مستلزم عود ارواح به اجساد است یا شکل دیگری و اینکه آمدن از خدا و بازگشت به سوی خدا به چه معناست، بعدا باید روی آن بحث کنیم، ولی به هر حال قرآن از قیامت تعبیر کرده به **وَقِيَامِ يَوْمٍ يُنصَبُ** یا نشسته‌ای که در آن نشسته انسانها به خدا بازگشت می‌کنند؛ حتی از قیامت تعبیر به «لقاء الله» کرده است و منکرین قیامت را منکرین لقاء پروردگار نامیده: **الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ**^۴، یا: **بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ**^۵؛ تعبیرات قرآن چنین تعبیراتی است.

پس، از نظر بعضی، قیامت و معاد یعنی عود کردن روحها بار دیگر به همان بدنهایی که بوده‌اند و پوسیده‌اند و متفرق و خاک شده‌اند.^۶

۱. بقره / ۱۵۶.

۲. نجم / ۴۲.

۳. علق / ۸.

۴. انعام / ۳۱.

۵. سجده / ۱۰.

۶. البته ما بدون اینکه بخواهیم رد یا قبول کنیم [نظریات مختلف را بیان می‌کنیم، ضمناً هیچ کس نمی‌خواهد چیزی بر خلاف گفتهٔ پیغمبر گفته باشد، ولی هر کدام به چیزهایی استناد می‌کنند و معاد را به طور خاصی تفسیر می‌کنند.

۳. عود ارواح به خداوند

بعضی دیگر معاد را به معنی عود ارواح الی الله می گیرند. می گویند برای جسم معنی ندارد به سوی خدا باز گردد، این روح است که می تواند درجات و مراتبی را طی کند که به حسب آن درجات و مراتب به نشئه ربوبی نزدیکتر باشد و بنابراین قیامت یعنی بازگشت ارواح به سوی خدا.

صرف این مطلب، می شود معاد روحانی مطلق که بر خلاف ضرورت تعلیمات انبیاست؛ یعنی درست است که انبیاء در تعلیماتشان گفته اند عود به سوی پروردگار، ولی برای این عود شکل هم معین کرده اند، و آن شکلی که معین کرده اند صد در صد روحانی نیست.

مسأله معاد در میان قدامای فلاسفه اصلاً مطرح نبوده. اصلاً معاد را انبیاء آورده اند نه فلاسفه. حتی ارسطو قائل به فنای روح است و ابداً معتقد به بقای ارواح و عود ارواح و این حرفها نیست و روح را یک موجود فانی و قابل فنا می داند. حکمای اسلامی از قبیل بوعلی طور دیگری معتقدند. بوعلی می گوید از نظر برهان علمی و برهان عقلی ارواح باقی می مانند و بازگشت می کنند به سوی خداوند و سعادت و شقاوت آنها هم سعادت و شقاوت معنوی و عقلانی است؛ یعنی لذتها و المها، لذتها و المهای عقلانی است (یعنی از نوع لذتی است که عقل می برد و از نوع رنجی است که عقل می برد، نه از نوع لذت و المی که انسان از راه جسم می برد). بعد می گوید این راهی است که ما از طریق علمی می توانیم طی کنیم؛ این قدر می دانیم که روح انسان فانی نمی شود و باقی می ماند و در جهان دیگری یا معذب است یا منتعم. آن مقداری که ما از راه دلیل علمی می توانیم بفهمیم این است که فقط عقل انسان (یعنی قوه عاقله انسان) باقی می ماند؛ سایر قوای انسان هر چه هست، همه معدوم می شوند و قوه عاقله به صورت یک امر مستقل و یک شیء مستقل و یک شخصیت مستقل - که شخصیت واقعی انسان هم همان عاقله اش هست - باقی می ماند. بعد می گوید لکن معاد جسمانی هم چیزی است که پیغمبر به آن خبر داده است، صادق به آن خبر داده است؛ ما معاد جسمانی را هم قبول می کنیم به اعتبار اینکه مخبر صادق به آن خبر داده است. پس در واقع این طور می گوید که دلیل علمی و عقلی، ما را فقط در حد معاد روحانی راهنمایی می کند ولی اینکه معاد جسمانی باشد، چیزی است که ما از راه عقل نمی توانیم کشف کنیم ولی چون مخبر

صادق خبر داده (أَخْبَرَ بِهِ الصَّادِق) ما قبولش داریم^۱.

۴. عود ارواح به خداوند با کیفیت جسمانی

بعضی دیگر جمع میان ایندو کرده‌اند، به این معنا که نظریه‌ای ابراز داشته‌اند که معنی آن این است: معاد عود به پروردگار است نه عود ارواح به اجسام^۲، ولی در عین حال کیفیت جسمانی دارد. اینها کسانی هستند که اعتقاد دارند^۳ قوای حیاتی انسان دو طبقه است: طبقهٔ جسدی و طبقهٔ غیر جسدی، و انسان دارای بدنی است (آن را بدن مثالی و برزخی نامیده‌اند) که آن بدن الآن وجود دارد و با این بدن متحد است؛ این بدن حکم تقاله‌ای را دارد و آن بدن حکم جوهر، و این بدن است که دائماً متحلل و فانی و متغیر می‌شود و بدل پیدا می‌کند. این بدن نسبت به آن بدن، حکم موی سر و ناخن و این جور فضولات را دارد. همان طور که این بدن انسان در طول عمر دائماً عوض می‌شود^۴، مردن حکم این را دارد که یکمرتبه و یکجا آن بدن که بدن حقیقی انسان است این بدن را که حکم لباسی را برای آن بدن دارد رها می‌کند و دور می‌اندازد. آن بدن با این بدن فرقی می‌کند، این بدن بالذات مرده است و حیات برای آن حالت عارضی دارد ولی آن بدن بالذات زنده است و حیات جزء ذاتش و عین ذاتش است و بنابراین برای آن بدن، مردن تصور ندارد. پس در عین اینکه عود ارواح به کمال خودش هست ولی به این شکل جسمانی است.

این هم در اینجا فرضیه‌ای است، باید ببینیم آیا با تعبیرات قرآن جور در می‌آید یا نه. (خیلی هم مشکل است؛ با بعضی تعبیرات قرآن فوق‌العاده خوب جور در می‌آید، ولی منطبق کردنش با بعضی تعبیرات دیگر مشکل است.)

۵. تجدید حیات مادی به شکل دیگر

برخی دیگر خواسته‌اند مثل دستهٔ اول معاد را یک امر مادی و طبیعی بدانند ولی

۱. من بوعلی را واقعا مؤمن به پیغمبر می‌بینم، عجیب هم به پیغمبر ایمان دارد.

۲. اجسام یعنی این اجساد، این بدنهای خاک شده.

۳. بر خلاف اعتقاد بوعلی و ماقبل بوعلی که [می‌گویند] فقط عقل انسان یک قوهٔ مستقل و مجرد از بدن است.

۴. مثلاً به صورت زواندی که پوسته‌های بدن باشند یا به صورت مو و ناخن و انواع فضولات.

بدون اینکه نیازی باشد که بگویند عود ارواح به اجسام؛ [می‌گویند] نه، ارواحی به اجسامی عود نمی‌کند چون اساساً ارواحی وجود ندارد، بلکه خود همین حیات مادی تدریجاً به شکل دیگری تجدید می‌شود. این فرضیه‌ای است که بعد باید روی آن صحبت کنیم.

روح

یکی از مسائلی که به نظر من باید روی آن بحث کرد، مسأله روح است که آیا قبول قیامت مستلزم قبول وجود روح است به عنوان موجودی که قابلیت دارد بعد از فحای بدن باقی بماند، یا مبتنی بر این نیست. البته ما در اینجا از نظر عقلی نباید بحث کنیم، بلکه اول از نظر دینی و شرعی باید بحث کنیم؛ یعنی باید ببینیم آنچه در اسلام راجع به معاد آمده است، از حالت احتضار گرفته تا عالم قبر و سؤال و جواب قبر و عالم برزخ و عالم قیامت، آیا اینها چیزهایی است که بر اساس این اصل بوده است که انسان دارای روحی است که آن روح قبض می‌شود و مردن قبض روح و تحویل گرفتن روح است و انسان که می‌میرد به معنی این است که رابطه میان روح و بدن بریده می‌شود و روح در عالم خودش قرار می‌گیرد و جسد در عالم خودش، یا اینکه این طور نیست؟

بحث بعدی ما که پایه بحثهای دیگر قرار می‌گیرد، همین بحث روح است. بعد هم وارد استدلالهای قرآن برای وجود قیامت می‌شویم که عرض کردیم قرآن دو نوع استدلال دارد.

□

- در خود قرآن کلمه معاد هست و این کلمه را متشرعه از روی آیه مبارکه که می‌فرماید: **كَمَا يَدَّأُكُمْ تَعُدُّونَ** گرفته‌اند. ضمناً آن دلایلی که درباره معاد هست، اگر ما همان آیات را (فقط در حدود همان طبقه‌بندی که فرمودید قرآن کرده و دو دسته دلیل دارد) بفهمیم و روی آن بحث شود، این بهترین راه است برای اینکه با معاد آشنایی پیدا کنیم چون فلاسفه در اینجا

کمیتشان لنگ است. بیش از ثلث آیات قرآن دربارهٔ معاد است و امروزه که علم ترقی کرده خیلی از آیات بسیار روشن است.

استاد: راجع به قسمت اول که فرمودند، من به آیه کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ توجه داشتیم، ولی منظورم این نبود که حتی مادهٔ «عود» هم نیامده، عرض کردم کلمهٔ معاد به این وزن که به معنی زمان عود یا مکان عود است در قرآن نیست.

راجع به آیات قرآن، آنهایی که استقصاء کرده‌اند مدعی هستند ۱۴۰۰ آیه در قرآن راجع به معاد است، یعنی در هیچ موضوعی و شاید [حتی] در مسألهٔ توحید، این قدر آیه در قرآن نیامده و این قدر تأکید و اصرار نشده. من ادعا نمی‌کنم معمای معاد از هر جهت حل شده است. مقصودم این است که جمع میان همهٔ تعبیرات قرآن به طوری که کسی ادعا کند همهٔ تعبیرات را می‌تواند بدون شک و دغدغه کاملاً جمع کند، صد در صد نیست و الا افرادی هستند که از نظر خودشان مسألهٔ معاد کاملاً حل شده است و آیات قرآن را هم جورجی توجیه می‌کنند که از نظر خودشان تأویل نیست و توجیه واقعی است، ولی ممکن است برای ما آن توجیه چندان قابل قبول نباشد. پس این گونه نیست که برای همهٔ افراد قضیهٔ معاد لاینحل باشد؛ من [بعضی] افرادی را که به وضع کتابهایشان آشنا هستم شک ندارم که بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ، و به همهٔ محتواهایی که در قرآن آمده یقین دارند، ولی در بعضی قسمت‌ها طرز تصور و تلقی‌شان از این تعبیرات با تلقی عامهٔ مردم قدری فرق می‌کند.

دیگران هم همین راه را رفته‌اند (نه اینکه این ما هستیم که برای اولین بار می‌خواهیم از راه آیات قرآن وارد شویم) و اگر نظریاتی دارند، منشأ نظریاتشان از یک طرف الهاماتی بوده که از خود قرآن گرفته‌اند، و از طرف دیگر اشکالاتی بوده که به وجود می‌آمده و برای حل این اشکالات در تلاش بوده‌اند. ما هم که وارد می‌شویم، باز از یک طرف الهاماتی از قرآن می‌گیریم، و از طرف دیگر با اشکالاتی مواجه خواهیم شد که باید آنها را حل کنیم.

در اینکه بسیاری از مشکلاتی که در قدیم وجود داشت امروز وجود ندارد و یک مقدار راه معاد از نظر علوم نسبت به آنچه که در قدیم بوده صافتر شده بحثی

نیست. مثلاً یکی از مسائلی که در باب معاد است و از نظر علم قدیم خیلی مشکل بود و مجبور بودند به نوعی توجیه و تأویل کنند، این است که قرآن مدعی است این نظامات موجودی که الآن داریم، ماه و خورشید و ستارگان و این وضع زمین و دریاها و کوهها، روزی خواهد رسید که تمام اینها زیر و رو می شود. تقریباً از قرآن می شود استنباط کرد که همان طور که اینها در ابتدا به شکل دخان (دود) بوده (چنانکه خود قرآن می گوید)، بعد هم به همین صورت در خواهد آمد. این با علم قدیم قابل حل نبود و علم قدیم قبول نمی کرد که این طور باشد، نه قبلش را قبول می کرد که به این شکل بوده [و نه بعدش را]. علم قدیم فرض می کرد که نظام افلاک از همان قدیم همین طور بوده که هست و تا ابد هم همین طور خواهد بود، و این بود که مشکلاتی ایجاد می شد.

قرآن می گوید: إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ یک وقتی خواهد آمد که این خورشید تکویر می شود؛ یعنی کدر می شود، نورش از آن گرفته می شود، خاموش می شود. وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ و این ستارگان حالتی پیدا می کنند که منکدر می شوند؛ یعنی دیگر آن درخشندگی را نخواهند داشت. وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ^۱ این دریاها مثل دیگری که به جوش می آید تبدیل به بخار خواهد شد.

یا مثلاً زلزله هایی زمین را خواهد گرفت که انسان درمی ماند که چه وضعی رخ داده و خیلی برای انسان غیر مترقب است: إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا آن وقت که زمین آن زلزله خودش را ایجاد کند. «آن زلزله» اشاره به نوع خاص زلزله است که با زلزله های دیگری که در دنیا پیدا شده و در گوشه ای عده ای را از بین برده خیلی فرق دارد؛ آن، زلزله ای است که دیگر هیچ چیزی به حال خودش باقی نخواهد بود. وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا و زمین اشیاء وزین خودش را از درون خودش بیرون بکشد (ظاهراً مقصود انسانهاست که از درون زمین بیرون می آیند). وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا انسان آن وقت می گوید چه شده، چه خبر است؟ یعنی برای انسان غیر مترقب و غیر عادی است، مثل زلزله های همیشه نیست. يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا آن وقت زمین تمام قضایای خودش را نقل خواهد کرد. بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا به موجب اینکه

۱. تکویر / ۱ و ۲.

۲. تکویر / ۶.

پروردگار تو به او وحی و تعلیم کرده است. *يَوْمَئِذٍ يَصُدُّ النَّاسَ اَنْشَبَاتًا لِّبُرُوْا اَعْمَالَهُمْ* آن وقت است که مردم گروه گروه بیرون می‌روند برای اینکه عملهایشان به آنها ارائه داده شود. *فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ*.^۱ الان برای ما این امر لااقل به صورت یک امر محتمل است؛ چه کسی می‌تواند بگوید چنین وضعی پیش نمی‌آید؟!

اِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ. وَاِذَا الْكُوْكِبُ انْتَثَرَتْ^۲، یا *اِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ*^۳. اینها چیزهایی است که لااقل رفع مانع شده؛ اگر علم نتواند چنین روزی را پیش بینی کند ولی نفی هم نمی‌تواند بکند، یعنی لااقل بر خلاف علم نیست.

ولی به هر حال اگر کسانی هم راهی را رفته‌اند، نه این است که آن راه را رفته‌اند بدون اینکه هیچ الهامی گرفته باشند یا بدون اینکه هیچ کمکی به ما کرده باشند، راهی است که بالأخره آنها هم رفته‌اند. مسلماً ما می‌توانیم از گفته‌های آنها کمک بگیریم و استفاده کنیم بدون اینکه بگوییم آنها متوجه اشکالاتی بوده‌اند. در همین مسألهٔ عود ارواح به اجساد به این شکل که روحها به جسدها عود کند، آنها به یک اشکالات علمی دچار بوده‌اند که امروز ما هم دچار هستیم.

امروز خیلی اشخاص دیگر هم می‌گویند که اگر معنی معاد این باشد که آن کسی که می‌میرد، با عین همان بدنی که مرده است محشور شود، آیا این امکان پذیر است؟ این حرفی بوده که از چندین صدسال پیش می‌گفته‌اند که انسانهایی که از اول تا آخر عالم بر روی زمین پیدا شده‌اند و دائماً آمده‌اند و رفته‌اند، اگر حجم و وزن بدن آنها را حساب کنیم، چندین برابر زمین انسان آمده و رفته؛ یعنی این سطح و این قشر زمین تا مقداری، چندین بار بدن انسانها شده و دو مرتبه خاک شده، که اگر بخواهیم میلیاردها میلیارد انسان را با این بدنها جمع کنیم، زمین ما گنجایش آن را ندارد و چندین برابر زمین هم گنجایش آن را ندارد.

پس اینها و بسیاری از مسائل دیگر، چیزهایی است که باید آنها را حل کنیم. البته مسألهٔ بسیار مشکل و معضلی است.

۱. زلزله / ۱-۸

۲. انفطار / ۱ و ۲.

۳. انشقاق / ۱.

- در قرآن مجید برای قابل قبول بودن حیات مجدد، موضوع حیات مجدد نباتات به طور مکرر مطرح شده و من فکر می‌کنم که باید یک بررسی از نظر فیزیولوژی گیاهی و حیوانی بکنیم که ببینیم چه ارتباط و تشابهی می‌تواند بین حیات مجدد گیاهی که در هر بهار تجدید می‌شود و حیات مجدد حیوانی باشد. من فکر می‌کنم که اگر بعضی از رفقا صرف وقت کنند تا یک مقدار فیزیولوژی گیاهی را هم در اینجا بررسی کنیم و با فیزیولوژی حیوانی تطبیق کنیم، شاید یک روشنایی در این قسمت برای ما ایجاد شود.

استاد: البته پیشنهاد بسیار خوبی است. در قرآن به حیات مجدد زمین (یعنی همان حیات مجدد گیاهان) استناد شده و زیاد هم استناد شده: **إِغْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَمْوَاتَ بَعْدَ مَوْتِهَا** بدانید که خداوند زمین را بعد از اینکه مرده است زنده می‌کند. در سابق فکر می‌کردند وجه تشابه همین است که موجودی در درجه‌ای مرده است و در درجه دیگری تکامل پیدا می‌کند و حیات برایش پیدا می‌شود؛ خلاصه به آن جنبه تکاملی مطلب که تکامل از موت به حیات است [توجه می‌کردند]. آنها این طور فکر می‌کردند که قرآن نظرش فقط به همان مسأله تکامل است؛ یعنی شما در این زندگی موجود خودتان تکامل از موت به حیات را می‌بینید، این برای شما به عنوان نمونه کافی است تا تکاملی را هم که در سطح بالاتری است (که در واقع تکامل از نشئه‌ای به نشئه دیگر است) ببینید؛ این یک امر جزئی است که می‌تواند نمونه یک امر کلی باشد. می‌گویند: همین طوری که در اینجا می‌بینید که این جزء، مرده است و زنده می‌شود، کل هم از مردگی به حالت زندگی درمی‌آید. عالم آخرت و عالم دنیا همه حکم یک واحد را دارد که دنیا مرتبه مرده آن است و آخرت مرتبه زنده‌اش.

نمی‌خواهم بگویم این حرف صد در صد درست است، می‌خواهم بگویم این طور استنباط کرده‌اند، ولی شما ممکن است بخواهید مطالعاتی بکنید و از این امر استنباط دیگری بکنید، ما هم از استنباط شما استفاده می‌کنیم. به هر حال باید روی این موضوع مطالعه کرد.

- یک تذکری در قسمت اول صحبت جناب آقای مطهری داشتیم که اصولاً معاد را باید در ردیف توحید و نبوت قرار داد یا کمی جنبه تبعیدی دارد؟ بنده عقیده دارم نظر آن عده‌ای که گفته‌اند جنبه تبعیدی دارد صحیح‌تر است؛ یا اگر هم صد در صد جنبه تبعیدی نداشته باشد و در ردیف نماز و روزه نباشد، مسلماً در ردیف توحید و نبوت هم نیست. اعتقاد به معاد جنبه ضرورت و تعبد دارد و فقط باید دلایل نفی آن را رد کرد؛ یعنی اگر ما فقط مشکلاتی را که به لحاظ علمی یا عقلی پیش می‌آید رفع کنیم، کافی است برای اینکه به استناد گفته بیغمبر - که او را صادق می‌دانیم همان طوری که بوعلی گفته - اعتقاد به معاد داشته باشیم و استدلال معاد در حقیقت حول رد دلایل نفی معاد دور می‌زند.

اما مسأله دیگر راجع به خود معاد است. من استدعایم از آقای مطهری این است که اولاً ببینیم یک فرد مسلمان نسبت به معاد، نسبت به قبر، نسبت به برزخ چه جور باید عقیده داشته باشد که اگر خلاف این عقیده را داشت به ایمان و اعتقاداتش ایراد وارد است. بعد که این را فهمیدیم، آنوقت برویم سراغ استدلال‌اتش.

نکته آخر اینکه در باب معاد اگر ما ایرادی به نظرمان می‌رسد و نمی‌توانیم به آن جواب بدهیم، حتی الامکان آن را طرح نکنیم، چون معاد جزء مسائلی است که روی هم رفته حول آن درجه‌ای از یقین حاصل شده و اگر ایجاد اشکال، در این یقین خللی ایجاد کند که نتواند رفعش کند، مثبت نخواهد بود.

استاد: راجع به قسمت اول بیان ایشان، می‌شود گفت که آنچه خودتان در آخر گفتید، آنچه را که اول فرمودید رد می‌کند؛ برای اینکه فرمودید ما در باب معاد لا اقل مشکلات را باید حل کنیم. همان مشکلات را که بخواهیم حل کنیم، ناچاریم در باب معاد یک نوع فرضیه خاصی را بپذیریم و روی آن فرضیه استدلال کنیم، ایندو از هم منفک نیست. پس ما تا یک نوع تصور خاصی درباره معاد نداشته باشیم، نمی‌توانیم اشکالاتش را حل کنیم. وقتی ما در مقام حل اشکالات برآییم، باید آن را به شکل خاصی تصور کنیم و همان شکل خاص تصور کردن هاست که به ما یک

فرضیه مخصوصی در باب معاد می‌دهد.

این مطلب را هم عرض کنم که مقصودم این نبود که مسأله معاد به هیچ وجه تبعیدی نیست و ما آن را صد در صد و مستقلاً مثل مسأله توحید می‌توانیم دریابیم. خودم هم در ضمن حرفهایم عرض کردم که اصلاً معاد را پیغمبران ارائه داده‌اند و علم و فلسفه دنبال آنچه که پیغمبران گفته‌اند رفته است، همان طور که ویلیام جیمز در کتاب دین و روان می‌گوید «خیلی از مسائل را علوم و فلسفه‌ها بعد رفته‌اند کشف کرده‌اند ولی نشانی‌اش را اول ادیان داده‌اند»؛ ادیان نشانی داده‌اند و دیگران برای اینکه تحقیق کنند که آیا چنین چیزی هست یا نیست دنبالش رفته‌اند و بعد از طریق علمی و فلسفی به آن رسیده‌اند، به طوری که اگر این نشانی را نداده بودند هرگز علم و فلسفه دنبال آن نمی‌رفت. ما هم اگر گفتیم تحقیق در اینجا مطلوب است، مقصودمان این نیست که هیچ جنبه تبعیدی ندارد، بلکه مقصود این است که قرآن علاقه نشان می‌دهد که افراد در باب معاد تحقیق داشته باشند و لهذا در باب معاد کلمه ایمان آمده است. در باب ملائکه هم ایمان آمده است، این علامت آن است که خواسته‌اند ما در اینجا تحقیقی داشته باشیم به طوری که بتوانیم عن معرفه اعتقاد پیدا کنیم که یک حقایقی به نام ملائکه وجود دارد. قرآن مایل است که ما به آخرت ایمان داشته باشیم، یعنی در کنار ایمان به پیغمبر و ایمان به نبوت می‌خواهد ما اعتقاد و ایمان [به آخرت] داشته باشیم و الا آن را در این ردیف ذکر نمی‌کرد، پس طالب تحقیق در اینجا است.

در اینکه مسائل معاد در درجه اول مسائل تبعیدی است، بحثی نیست. ما می‌خواهیم ببینیم درباره این مسائل تبعیدی چقدر می‌توانیم تحقیق کنیم و این تحقیق هم مطلوب است. اگر اشخاصی بگویند: «در باب قیامت کسی حق تحقیق کردن ندارد؛ قرآن یک چیزی گفته، ما هم باید بگوییم آمنا و سلماً؛ هر کس گفت چرا، می‌گوییم سؤال بدعت است (همان طور که عده‌ای در قدیم می‌گفتند السُّؤال بدعة) اینجا حق سؤال و جواب نداری» ما در مقابل آنها می‌گوییم: نه، این طور نیست، از ما تحقیق خواسته‌اند.

در مسأله ایراد شبهه‌ها و اشکالها، ما در حدودی اشکالات را طرح می‌کنیم که طرح شده است، یعنی اشکالاتی که در کتابها^۱ وجود دارد. من خودم شاید تا حالا

۱. در همین کتابهای خیلی معمولی.

بیش از صد بار - و باز در همین روزها مکرر از افرادی مثلاً از طبقهٔ دانشجویان - شبههٔ آکل و مأكول را شنیده‌ام. اینکه دیگر چیز تازه‌ای نیست که بگوییم طرح نکنید. شبههٔ آکل و مأكول را خوب بود - اگر نصیحت شما را می‌پذیرفتند - از هزار سال پیش طرح نمی‌کردند، ولی از هزار سال پیش این شبهه را طرح کرده‌اند. این شبهه‌ای هم که الآن گفتم همان شبههٔ آکل و مأكول بود با تعبیر دیگری. حالا که طرح کرده‌اند ما بگوییم آرامش خیال خودمان را بهم نزنیم؟! جواب ندهیم؟! نمی‌دانم، اگر می‌گویید نگویند، نمی‌گوییم ولی اگر در اینجا نگوئیم، در جای دیگر از ما می‌پرسند.

و اما مسألهٔ دیگری که فرمودید، راست است؛ خوب است که ما اول آیات قرآن را در این زمینه بخوانیم، بعد ببینیم آیا از همهٔ این آیات یک فکر واحد ساده‌ای می‌فهمیم (حالا می‌خواهد اشکال داشته باشد، می‌خواهد اشکال نداشته باشد) یا نه، خود آیات قرآن از نظر مفهوم برای ما سؤال به وجود می‌آورد. اگر دیدیم آیات قرآن خودش یک مطلب ساده‌ای را می‌گوید، این را به صورت یک امری که قرآن گفته طرح می‌کنیم، بعد می‌رویم سراغ اشکالاتش؛ اشکالاتش را اگر توانستیم جواب بدهیم جواب می‌دهیم، و اگر نتوانستیم می‌گوییم چیزی که پیغمبر گفته ما قبول می‌کنیم. مگر همهٔ اشکالات را ما باید حل کنیم؟! بعد خواهند آمد و اشکالات را حل خواهند کرد.

اما عمدهٔ مطلب این است که مسألهٔ معاد فی حد ذاته در واقعیت خودش مسأله‌ای بوده که نمی‌توانسته به آن سادگی بیان شود. این مسأله به تعبیری (البته تشبیه است) نظیر این است که برای بچه‌ای که در رحم است و با نظام خاص زندگیِ رحمی زندگی می‌کند (نه چشمش باز است جایی را ببیند، نه با گوشش چیزی را می‌شنود، نه از راه دهان تغذی می‌کند و نه تنفس می‌کند) بخواهند دربارهٔ زندگی بعد از تولد صحبت کنند. با آن معلوماتی که او در زندگی جنینی دارد، امکان ندارد بتواند آنچه را که در زندگی بعد از تولد است به حقیقت دریافت کند. پس ناچار با او یک مقدار هم با زبان خودش صحبت شده است. از کجا می‌گوییم با زبان خودش صحبت شده؟ به قرینهٔ بعضی حرفهای دیگری که هست.

این چیزها بوده که تصورها را دربارهٔ معاد متفاوت کرده و هر کسی در حد خودش [تصوری از این مسأله دارد.] مثل خود مسألهٔ خداست. همه معتقد به خدا

هستند ولی اگر کسی محتواهای این افکار را بیرون بریزد، می بیند از زمین تا آسمان متفاوت است. همه می گویند خدا، به حسب ذوق و غریزه فطری هم خدا را عبادت می کنند و در عمق دلشان هم خدا را عبادت می کنند، ولی او خدا را یک شکل داده و از او یک تصویر دارد، آن یکی تصویر دیگری و... به طوری که او خدای این را قبول ندارد و این خدای او را قبول ندارد. درباره قیامت هم همین طور است.

آنچه که من به عنوان مسلمات عرض کردم، مقصودم همین بود. شما گفتید «آنچه که ما باید معتقد باشیم چقدر است؟» به عقیده من آن مقداری که باید معتقد باشیم همانهایی است که من اول گفتم از مسلمات است. ما باید معتقد باشیم حیات دیگری غیر از این حیات هست؛ لزومی ندارد ما بفهمیم اعاده معدوم می شود یا نمی شود. ما باید بفهمیم که آن حیات جاودانی است و پایان نمی پذیرد؛ لزومی ندارد که ما بفهمیم چرا پایان نمی پذیرد و چرا در اینجا مرگ حتمی است (از ضروریات خلقت است) و در آنجا نیست. رابطه اینجا با آنجا رابطه مقدمه و نتیجه است؛ هر چه در اینجا کشت کنیم، آنجا برمی داریم؛ عالم پاداش و کیفر است. اما آیا آنجا اعاده معدوم می شود یا نه؟ لزومی ندارد بفهمیم. حتی به عقیده من لزومی ندارد بفهمیم آیا عود ارواح به اجساد می شود یا نه. لزومی ندارد بفهمیم آیا هیچ کدام از خصوصیات آن عالم با خصوصیات این عالم طبیعت فرق نمی کند و گِل ما را از نو می سازند (یعنی معاد همانی است که خیام تصور کرده که کوزه ای را می سازند و خراب می کنند و دومرتبه آن را می سازند) یا نه؟ لزومی ندارد ما اینها را بفهمیم و روی آن دقت کنیم که آیا به این شکل است یا به شکل دیگری. ولی آن مقدارش برای ما قطعی است و از قرآن هم این مقدار، قطعی فهمیده می شود، منتها راجع به خصوصیت و کیفیتش یک جا می بینیم طوری می گوید که آدم فکر می کند آن عالم شروع مجددی از همین دنیا و تکرار همین دنیا است؛ همین دنیا دومرتبه تکرار می شود اما نه از راه تولد، بلکه از این راه که ذرات این مواد، گوشت و استخوان و غیره را جمع می کنند، دومرتبه به صورت یک انسان در می آورند، [و جای دیگر می بینیم طور دیگری می گوید].^۱

۱. [دنباله مطلب روی نوار ضبط نشده است.]